



اطلاعات

چکیده

دانش اطلاع‌رسانی از منظری فلسفی با قلمرو فهم بشر سروکار دارد. از این رو، مقاله حاضر بر آن است که با توجه به این قلمرو به جنبه‌های هرمنوتیکی علم اطلاع‌رسانی بپردازد. به این منظور، در بخش نخست، مباحث مربوط به تفسیر متن از دو جنبه وجودی (اکزیستانسیل) و متنی انتقادی مورد بررسی واقع می‌شود. در بخش دوم، مقاله حاضر به رابطه موجود میان هرمنوتیک و اطلاع‌رسانی عنایت دارد و نظریات متخصصان اطلاع‌رسانی را با فلاسفه مقایسه می‌کند؛ و سرانجام در بخش آخر به شناسایی بنیان‌های هرمنوتیکی علم اطلاع‌رسانی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: علم اطلاع‌رسانی، هرمنوتیک، تفسیر متن، فلسفه، هستی‌شناسی، پدیدارشناسی.

جستارهای هرمنوتیکی در علم اطلاع‌رسانی

دکتر نرگس نشاط



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جستارهای هرمنوتیکی در علم اطلاع‌رسانی

دکتر نرگس نشاط^۱

نکته‌های مقدماتی

هرمنوتیک به‌عنوان بحثی فلسفی، با مسائل مربوط به تفسیر متن سروکار دارد و در این زمینه از سابقه‌ای طولانی برخوردار است. قلمروی هرمنوتیک توسط هانس گئورگ گادامر^۲ بر مبنای پدیدارشناسی^۳ هوسرل^۴ و تحلیل‌گری مارتین هایدگر^۵ شکل گرفت. پیش از پرداختن به برخی ویژگی‌های الگوی هرمنوتیکی لازم است که این روند بر مبنای دو رویکرد وجودی^۶ و متنی - انتقادی^۷ بررسی شود:

الف. رویکرد وجودی (اگزیستانسیل)

این رویکرد در اصل بر اساس پدیدارشناسی هوسرل و تحلیل‌گری هایدگر شکل گرفته است. معرفت‌شناسی مدرن، دانش بشر را به‌مثابه مسئله‌ای می‌نگرد که از ارتباط میان یک شناسنده^۸ و یک موضوع^۹ (متعلق‌شناسایی) پدید آمده است. شناسنده و متعلق‌شناسایی از یکدیگر جدا شده‌اند ولی به وسیله پیوندی ناقص به یکدیگر می‌رسند که کانت آن را سنتز می‌نامد (کاپورو، ۲۰۰۲). پدیدارشناسی در مخالفت با این دوگانگی اظهار می‌دارد که ارتباط اصلی یا هدفمند بودن دانشنده و دانسته (متعلق‌شناسایی) کلیتی را می‌سازد که نباید به شکلی آرمانی و به‌عنوان حوزه‌ای از خود آگاهی

۱. استادیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

narges_neshat@yahoo.com

2. Hans-George Gadamer

3. Epistemology

4. Hosslerl, Edmond

5. Martin Heidegger

6. Existansial

7. Contextual-Critical

8. Knower

9. Object

ذهنی به این کل نگر نیست؛ بلکه می‌توان به‌عنوان گشودگی عالم^۱ به آن نگاه کرد که با جامعه بشری در اشتراک است. این جهان مشترک حوزه وجودی بشر یا به تعبیر هایدگر، دازاین^۲ (هایدگر، ۱۹۸۸، ص ۳۳-۳۴) نام گرفته است.

هایدگر، گرچه به هستی‌شناسی^۳ فهم می‌پردازد و آن را حالتی از درگیری عمل با جهان و دیگران می‌داند، به تفسیر متون نیز بی‌اعتنا نبوده است. هنگامی که وی از فهم دازاین نسبت به خود و جهان سخن می‌گوید شیوه‌ای دیگر از فهم را مطرح می‌کند. اینکه دازاین همواره در دنیای خاص خود قرار دارد و شرایط مختلف برای او محدودیت‌ها و تنگناهای خاصی را به وجود می‌آورد نشانگر آن است که باید به کثرت فهم‌ها و تفسیرهای مختلف اعتقاد داشت. آدمی همواره در جهت تکمیل فهم و شناخت گام برمی‌دارد، اما هیچ‌گاه نمی‌تواند ادعا کند که به فهم نهایی دست یافته است (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۱). دازاین موجودی است که مجذوب و شیفته آمیزش و معاشرت اجتماعی، و انجام دادن وظایف عملی و پی‌گیری علایق فردی است. در هریک از این موارد، دازاین در مجموعه‌ای از روابط وارد می‌شود و علایق و نیازها و اهداف خاصی او را درگیر می‌سازد و وی را در دنیا و جهانی خاص وارد می‌کند. هایدگر این درگیر شدن با نیازها و علایق و اهداف خاص را "بودن - در - جهان" می‌نامد.

هوسرل مانند دکارت از این نکته آغاز می‌کند که برای هریک از ما این نکته قطعی است که آگاهی، هر کس می‌تواند نسبت به هر چیز شک کند، مگر در مورد یک نکته: آگاهی خود. از این رو، دانش نسبت به جهان واقعی یا جهان بیرون از خویش را بر اساس همین یگانه ایقان خود استوار می‌کنیم، یعنی از آنجا می‌آغازیم که بنیان یقینی دانایی ماست. اما، هوسرل معتقد است که این آگاهی فقط به یک شکل می‌تواند وجود داشته باشد: آگاهی از یک چیز. آگاهی نمی‌تواند فقط برای نفس آگاهی وجود داشته باشد. همواره آگاهی نسبت به چیزی بیرون از خویش است. پس اگر (و فقط اگر) چیزی بیرون از عامل شناسنده وجود داشته باشد، وی آگاه می‌شود. شناسایی بدون موضوع (ابژه) شناسایی بی‌معناست. دانایی به «مورد دانایی» وابسته است.

به اعتقاد هوسرل، ذهن همواره به سوی جهان خارج خود (ابژه) جهت می‌گیرد، یا به تعبیر وی به سوی چیزی کشیده می‌شود. به‌طور مثال، شیء ساده‌ای چون کتاب می‌تواند مورد علاقه باشد، حتی می‌توان آن را مقدس دانست. می‌توان آن را به یاد آورد، می‌تواند خاطره‌ای، یا حسی عاطفی را در کسی برانگیزد، و یا نیازهای علمی او را

1. World Openness

۲. دازاین ترکیبی است از "sein" به معنای هستی و "Da" به معنای "آن‌جا". پس دازاین یک "هستی - آن‌جا" (Being-there) یا "یک هستی - در - جهان" (Being-in-the-world) است. منظور از "آن‌جا" همان دنیایی است که هر دازاین در آن به سر می‌برد. منظور از "آن‌جا" یا "دنیا" محیط خارجی یا سیاره زمین یا هر ظرف مکانی خارجی دیگر نیست، بلکه نظیر کاربرد این کلمه در ترکیباتی همچون دنیای هنر، دنیای کتابدار، و دنیای شکسپیر است. وقتی می‌گوییم دنیای شکسپیر منظور عصر و جامعه‌ای است که بر شخصیت او تأثیر گذاشته و از او تأثیر پذیرفته است. وقتی گفته می‌شود که دنیا و جهان دو نفر متفاوت است مراد آن است که عالم ذهنی - روانی و شرایط و موقعیت و علایق آن دو با هم متفاوت است. پس "در - جهان - بودن" نه یک مانع، بلکه شرط وجودی حصول دانش و فهم برای دازاین است.

3. Ontology

برطرف سازد. این تمایل و جهت داشتن به سمت چیزی، منش یا صفت یگه و مشخص کننده ذهن است. ذهن، و نه هیچ چیز دیگر در جهان، به سوی ابژه، یعنی به سوی چیزی خارج از خود، تمایل می‌یابد و جهت می‌گیرد. هوسرل این خصلت ویژه «درباره چیزی بودن» ذهن، یا تمایلش «به سوی خود چیزها» را «نیت‌مندی» یا «حیث‌التفاتی» ذهن می‌نامد (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۵۴). نیت‌مندی پیش از آنکه به اراده و قصد ما مرتبط باشد، به همان «امتداد یا جهت یافتن به سوی ابژه» مرتبط است. این محتوا، گونه‌ای توصیف واقعیت ذاتی ابژه است که بر اساس این توصیف، خاطره، حس، اشتیاق، نیاز، و مانند آن شکل می‌گیرد. بدین‌سان، دیگر هیچ اهمیتی ندارد که آیا به راستی کتابی در دنیای خارج وجود دارد یا نه. کتاب را می‌توان در پرانتز قرار داد. کتاب اهمیتی ندارد، نکته مهم این است که ذهن من به سوی آن کشیده می‌شود. هدف اصلی پدیدارشناس به گفته لاکمن^۱ توصیف ساختارهای همگانی جهت‌گیری انسان در جهان است، و نه شرح منش‌های کلی جهان بیرون یا ابژکتیو (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۵۴). هر ابژه یا هر چیز این جهان بر ما ظاهر می‌شود، هر شکل ظهور، حتی ساده‌ترین شکل آن، آشکار شدن چیزی است. آگاهی ما از یک چیز، و به سوی آن چیز است. این آشکارگی همواره مجموعه‌ای از «باورها» یا فرض‌ها را به همراه دارد: چیزهایی چون واکنش‌های طبیعی، ارزش‌گذاری‌ها، و رویکردهای عاطفی و حسی. پس میان آنچه آشکار می‌شود و آنچه به سوی آشکارگی^۲ پیش می‌شود نسبتی وجود دارد.

اندیشه استقلال طبیعت از کنش‌های شناسنده (این باور که طبیعت قوانین قطعی، ریاضی، و کمی خود را دارد) به نظر هوسرل مفهوم خرد و در نتیجه بنیان خردباوری را مورد تردید قرار می‌دهد؛ و گونه‌ای تمایز غیرانتقادی را میان دنیای اجسام و دنیای اندیشه (سوژه) پیش می‌کشد. اما پدیدارشناسی نشان می‌دهد که ذهن دنیای ابژه را «کشف نمی‌کند»، بلکه در ساختن نسبت خود با ابژه، به حضور ابژه جنبه تازه‌ای می‌بخشد. بدین ترتیب، مفهوم زیست جهان که هوسرل مطرح کرده، تمایز یا دوگانگی روح (زندگی سوژه متعالی) را با ماده (دنیای ابژکتیو) از میان برمی‌دارد و دنیایی است گشوده که با جهان تجربیدی شناخت علمی تفاوت دارد.

دانش به نظر هوسرل از راه نسبت یافتن حکم‌ها با یکدیگر به دست می‌آید. گزاره‌ها که به یکدیگر می‌پیوندند، خبر از گونه‌ای تجربه می‌دهند. در واقع، به دلیل این بنیان تجربی است که پیوستگی احکام معتبر شناخته می‌شود. اما این تجربه را، که در فلسفه

1. Lukman
2. Noema
3. Noesis

بیشتر «ادارک حسی» و گاه «ادارک به معنای کلی» می‌خوانند، در مورد حضور داده‌های جهان عینی است. هوسرل، اما، می‌گوید که میان این تجربه‌ها و شکل دیگری از تجربه تفاوت هست. این دسته دوم ما را با انواع، ساختارها، و ارتباط‌های معنایی آشنا می‌کند که هوسرل آنها را «شهود بنیادین» یا «[موارد] آیدتیک^۱» می‌داند. این تجربه‌ها در خود آشکارند، گونه‌ای جنبه پیشینی دارند. وقتی می‌گوییم از دو نت متفاوت یکی دامنه ارتعاش بیشتری نسبت به دیگری دارد، همان ساختار پیشاتجربی ذهن به سخن می‌آید، که می‌گوییم آگاهی همواره آگاهی به چیزی است، یا می‌گوییم که $1+2=2+1$.

البته این تصور که پدیدارشناسی هوسرل جسم و ماده را نادیده می‌گیرد تصویری نادرست است. هوسرل به دنبال کیفیات صوری^۲ واقعیت جسمی و مادی است که افراد آن را به‌عنوان تجربه درمی‌یابند؛ اما صورت^۳ در اینجا به معنی اصل و جوهر ماندگار، و به بیان اخص، حقیقت یک امر معین است. به بیان دیگر، هوسرل در تلاش بررسی و تحقیق در زمینه و لایه زیرین وجود واقعی است. به‌طور مثال، استفاده از کتابخانه‌ها یا انتقال اطلاعات، بدون ادراک لایه‌های زیرین آن ممکن نخواهد بود؛ همان‌طور که لیوتار^۴ نیز عنوان می‌کند که قبل از پرداختن به فیزیک باید جوهر واقعیت‌های فیزیکی را مطالعه کرد؛ و یا هیچ مطالعه جدی روان‌شناسی تجربی نمی‌تواند بدون ادراک و فهم جوهر روان‌شناختی پدیده‌ها و تفکیک آن از ماهیت فیزیکی آنها به اجرا درآید.

از افلاطون به بعد، بسیاری از فیلسوفان میان «هستی آن سان که در خود هست» و «هستی تعریف شده» (دگرگونی‌پذیر بنا به ادراک حسی یا بنا به تعریف) تفاوت می‌گذاشتند. به نظر آنان نخستین را می‌توان دانست، اما این شناختی است بنیادین که تبار، اصل و بنیان هستی هر چیز را روشن می‌کند؛ شناختی که اپیستمه^۵ نامیده می‌شود. اما شناخت متکی به تعریف، که هستی تعریف شده را پیش می‌کشد، دانایی کلی و قطعی نیست؛ جنبه موقتی دارد و به سادگی می‌تواند باطل شود. یونانیان آن را در برابر اپیستمه قرار می‌دادند و بدان دوخا^۶ می‌گفتند (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۶۸). نخستین شناخت از هر تعریف پیشینی رهاست؛ ارتباطی به تعریف‌های راهگشا و نسبی که ارزش آنها موقتی است ندارد. برعکس، شناخت دوم نسبی است. نخستین در خود صادق است، اما دومی چنین نیست. اپیستمه یا نخستین شکل شناخت اهمیت زیادی در پدیدارشناسی هوسرل دارد. به‌طور مثال، منظور از هستی‌شناسی کتابخانه، ماهیت درونی و فلسفه وجودی آن است. وجود کتابخانه در اصل برای گردآوری، سازماندهی، و

۱. علم تجسم جوهری (Eidetic Science) نیز نام گرفته است.

2. Formal qualities

3. Form

4. Lyotard

5. Episteme

6. Doxa

دسترس پذیر کردن اطلاعات است. لازمه این مأموریت، آگاهی از اطلاعات موجود، گزینش زیرمجموعه‌ای از کل اطلاعات، نظم بخشیدن به اطلاعات، و آگاهی از کارکرد میانجی بین کاربر از یک سو و اطلاعات موجود و ساختار کتابخانه از سوی دیگر است.

ب. رویکرد متنی - انتقادی

هرمنوتیک فرایند کشف رمز است که از محتوا و معنای آشکار تا معانی ناپیدا و مکنون پیش می‌رود؛ نظامی است که، توسط آن، پرده از مفاهیم عمیقی که در پس معنای آشکار قرار دارند برداشته می‌شود. هرمنوتیک با چگونگی ادراک متن و با این سؤال سروکار دارد که تفسیر و فهم اساساً چیست؟ "متن" مفهوم سیالی دارد که تنها به متون نوشتاری محدود نمی‌شود و اگر بتوان نظام ساختاریافته‌ای از علامت‌ها را نیز متن نامید، بسیاری از چیزهای دیگر و به‌طور قطع کتابخانه‌ها نیز می‌توانند به‌عنوان متن در نظر گرفته شوند. متنی که برای ادراک جوهر و نهایتاً نیروهای محرکه‌اش مورد تفسیر قرار می‌گیرد (باد، ۱۳۸۱، ص ۳۳۴).

هرمنوتیک فلسفی متهم به نسبی‌گرایی^۱ است. منشأ این نسبت داشتن تأکید بر تأثیرگذاری افق معنایی مفسر و موقعیت هرمنوتیکی او در فرایند فهم است. فهم هنگامی تحقق می‌پذیرد که میان مفسر و اثر توافق شود و افق معنایی آن در آمیخته‌گردد و از ترکیب زبان مفسر و زبان اثر، زبانی مشترک فراهم آید. پس هر دو در این فرایند سهیم‌اند. این ترکیب و آمیختگی و توافق به‌طور نامحدود امکان تحقق می‌یابد. پس اثر دارای یک معنا نیست بلکه مبتلا به تکثر معنایی است و عمل فهم و تفسیر اثر عملی بی پایان است.

گادامر در این باب معتقد است که مقوله‌هایی نظیر "فهم بهتر" و "فهم درست‌تر" از اثر را باید کنار نهاد و فقط می‌توان مدعی فهم متفاوت شد (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۲). هر مفسر، موضوع و اثر تجربه شده‌ی خویش را متفاوت از دیگران می‌فهمد و نمی‌تواند ادعای "فهم بهتر" و یا "فهم درست‌تر" کند.

هرش به این واقعیت اشاره می‌کند که مفسر می‌تواند جهت‌گیری و پیش‌تصورات خود درباره‌ی متن را تغییر دهد و با خواست خود نگرشی جدید به آن داشته باشد.

هرگونه آرایش فکری درباره‌ی متن، پیشداوری است و بازگشت پیشداوری به موقعیت فرهنگی و ذهنی مفسر است که از آن رهایی ندارد. وی بر آن است که نشانه‌های زبانی به دلیل دربر داشتن معیارها و قراردادهای زبانی می‌توانند معنای واحدی را به افراد القا

کنند. از این رو، پیش فهم لازم برای شروع عمل فهم برگرفته از نشانه‌های زبانی متن است، و پیش فهمی معتبر است که با اقتضائات زبانی نشانه‌های متن سازگار باشد. به این اعتبار، فهم متن بر اساس حدس ابتدایی مفسر درباره تپ معنایی شکل می‌گیرد؛ لذا فرایند فهم متن مانند فهم در علوم تجربی است و نظریات حدسی و استنباطی که با شواهد و قراین آرموده می‌شود در همه دانش‌ها، اعم از تجربی و انسانی وجود دارد (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۴۸۸-۴۸۹). بنابراین، وی مبنا و آغاز حرکت تحقیق (فهم) را پیش فرض می‌داند، آن هم پیش فرضی که برگرفته از نشانه‌های زبانی متن باشد، و پیش فرضی را معتبر می‌داند که با اقتضائات زبانی نشانه‌های متن سازگار باشد. نقطه نظر وی درست برخلاف نظر پوپر^۱ است آنجا که می‌گوید "ما همواره از مسائل آغاز می‌کنیم". ویتگنشتاین^۲، فیلسوف برجسته قرن بیستم زبان را مجموعه‌ای از بازی‌های زبانی^۳ و بدون قاعده‌های کلی حاکم بر آنها می‌داند. به نظر وی ویژگی اصلی زبان ناهمگنی بازی‌های زبانی است.

یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل لیوتار از وضعیت فرهنگ و دانش در دنیای معاصر مفهوم بازی‌های زبانی است که از ویتگنشتاین به عاریت گرفته است. به اعتقاد وی، زبان مجموعه‌ای ناهمگن از بازی‌های زبانی بسیار گوناگونی که هر یک دارای قواعد و قوانین ویژه خود است. پس هر کوششی برای یافتن قاعده و قانونی کلی که حاکم بر همه بازی‌های زبانی باشند و پایه‌ای برای ارزیابی همه بازی‌های زبانی بشوند بی نتیجه است (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۴۰). این مفهوم قیاس‌ناپذیری را لیوتار از فلسفه علم تامس کوهن^۴ گرفته است که قلمروهای علمی را قیاس‌ناپذیر می‌پنداشت.

تاریخ علم از نظر کوهن تاریخ گذار از یک الگوی علمی به الگوی علمی کاملاً متفاوت است. تفاوت این الگوها از جهت پرسش‌های علمی و از جهت وسایل مورد استفاده دانشمندان و موضوع مطالعه‌شان آن قدر بنیادی است که امکان مقایسه یک الگوی علمی با الگوی دیگر وجود ندارد (کوهن، ۱۹۶۳).

اگر حوزه‌های فرهنگی مختلف مانند علوم طبیعی، علوم انسانی، ادبیات، سیاست، و مانند آن همچون بازی‌های زبانی در نظر گرفته شود، هر یک از این حوزه‌ها نوعی بازی زبانی با قوانین ویژه خود است. بر این مبنا، هر داوری مبتنی بر قوانین یک بازی است؛ اما مانند یک بازی زبانی کلی که بتوان با همان قوانین، بازی‌های زبانی دیگر را مورد ارزیابی قرار داد وجود ندارد. هرگز نمی‌توان از خارج درباره یک بازی زبانی به داوری

1. Popper
2. Wittgenstien
3. Language Game
4. Kohn

نشست. پس اگر میان دو داوری از درون دو بازی زبانی گوناگون تعارض پدید آید، مبنای عقلی برای تصمیم‌گیری وجود ندارد و تنها می‌توان به تفاوت میان دو افق دید گوناگون برای نگرستن به امری واحد اذعان داشت (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۴۱).

اگر مراد لیوتار از این گفته این باشد که یگانگی زبان بر پایه چارچوبی کلی و فراگیر و ثابت استوار نیست یا زبان فاقد معیارهایی واحد برای سنجش همه گفتارهاست، در آن صورت در درستی آن جای تردید نیست. اما اگر منظور این باشد که زبان‌ها چنان تفاوت‌های بنیادی با هم دارند که نمی‌توان آنها را به یکدیگر ترجمه کرد، در آن صورت گفته ویتگنشتاین، یا دست کم تفسیر لیوتار از آن، گنگ و بدون پیوستگی منطقی است. علاوه بر آن، حتی "مشاهده" تفاوت میان افق‌ها و بازی‌های زبانی گوناگون نیازمند وجه مشترکی میان افق مشاهده‌گر و افق‌هایی است که موضوع مشاهده‌وی هستند. زیرا مشاهده‌گر باید دست کم عاملان کنش‌هایی را که او با یکدیگر مقایسه می‌کند باز شناسد. همین بازشناختن عامل کنش در مقام عامل کنش به خودی خود به معنای وجود وجه مشترک میان افق مشاهده‌گر و افق‌های کسانی است که موضوع مشاهده و مطالعه او هستند.

دریدا^۱ نیز معنا بخشیدن را تابعی می‌داند از مجموعه‌ای پیچیده از روابط ناخودآگاه میان عناصر گوناگون؛ از جمله‌گوینده، شنونده، وضعیت ویژه‌گوینده و شنونده، و زمینه فرهنگی - تاریخی ویژه‌ای که روند معنا بخشیدن در آن پدید می‌آید. پیامد پیچیدگی مجموعه‌ای که معنا در آن شکل می‌گیرد این است که هرگز تسلط کامل بر معنای آنچه گفته شده است ممکن نیست. در روند معنا بخشیدن، هر عنصری در شبکه‌ای از ارتباط‌های زنجیره‌ای با عناصر دیگر هستی می‌یابد و هیچ عنصری نمی‌تواند بدون رجوع به عناصر غایب و نامرئی کارآیی داشته باشد (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۵۴). به بیان دیگر، در پس و پشت هر معنای به ظاهر آشکار شبکه‌ای از انگاشت‌ها، پیش انگاشت‌ها، و میانجی‌های نامرئی و ناگفته و نیندیشیده، و در نهایت، کم و بیش درک نشده نهفته است. معنا همواره از هر کوشش آگاهانه برای به چنگ آمدن و درک شدن می‌گریزد. زیرا زبان ذاتاً پناهگاه پراکندگی‌ها و بی‌ثباتی‌های معنایی بی‌شمار و تفسیرهای بی‌پایان است.

سرانجام اینکه برخی صاحب نظران معتقدند که متن سندی پیشاپیش موجود است (محمودیان، ۱۳۸۲، ص ۲۲-۲۵). هر زمان که به آن برخورد کنیم پیش از آن وجود داشته

است. وجود آن نیز مستقل از وجود همه خوانندگان است. خواننده می‌تواند آن را به هر گونه می‌خواهد بخواند و تفسیر خاص خود را از آن داشته باشد. اما متن حیات مستقل خود را حفظ می‌کند. قرائت و تفسیر هیچ خواننده‌ای به آن متن، هویت و معنای معین تثبیت شده‌ای نمی‌بخشد. حتی نویسنده آن نیز نمی‌تواند از خوانندگان خود بخواهد از دید خاصی آن را بخوانند. متن، حیاتی مستقل از هر دو عنصر آفریننده و خواننده آن دارد.

متن همیشه مقید است. بر لوح یا بر صفحات کتاب یا نشریه‌ای ضبط و ثبت شده است و خواننده آن را در وجود مادی‌اش مورد رؤیت و توجه قرار می‌دهد. معنای آن امری ذهنی اما وجود آن امری مادی است. متن عرصه برخورد نویسنده و خواننده است. نویسنده آن را برای خواننده - خواننده‌ای فرضی - می‌نویسد و خواننده نیز با قرائت خود بدان فعلیت و وجود مستقل می‌بخشد. نویسنده آن را همچون گستره مادی ذهنیت خویش، پاره وجود، و مظهر وجود خویش فرا می‌افکند. خواننده آن را همچون سندی تاریخی، نوشته‌ای صرفاً متشکل از کلمات و جملات و معنایی معین می‌خواند. هر یک غایت خاص خود را در آن می‌جوید، هر دو با توجه به وجود دیگری بدان نزدیک می‌شوند اما هر یک نیز با نفی وجود معین دیگری به آن برخورد می‌کند. از نظر گستردگی و عمق معنا، متن منبعی بیکران از معنا و تفسیر است. چه کل آن و چه جزء آن را می‌توان به اشکال گوناگون تفسیر کرد و فهمید. متن عبارت از کلمه‌ها و عبارت‌های معینی است و به موضوع و مضمون معینی می‌پردازد. اما این محدودیت، آزادی و پویایی خواننده را محدود نمی‌کند؛ بلکه آن را شتاب و سمت و سوی معینی می‌بخشد. در همین محدوده و همین چارچوب از پیش تعیین شده، خواننده برداشت خود را سرسامان می‌دهد.

از نظر نمادشناسی، هر متن کلیت واحدی را شکل می‌دهد که می‌توان معنای واحدی را بدان نسبت داد. متن ممکن است از هم گسیخته و تهی از معنایی مهم و عمیق باشد، اما باز می‌توان به همت تخیل و تفکر، بدان معنای معین واحدی نسبت داد. اما خواننده نیز تجسم گرایش‌ها و نگرش‌های گوناگون است و از منظر گرایش خاصی بدان می‌نگرد و این معنا بخشیدن از آن منظر انجام می‌گیرد.

با توجه به این نکات، مشخص است که خطر به بیراهه رفتن یا بازماندن از رساندن بار به سر منزل مقصود اندک نیست. نویسنده ممکن است در نهایت متنی را بنویسد که

کمتر شباهتی با طرح اولیه اش داشته باشد. همچنین ممکن است در فرایند تغییر طرح و دیدگاهش نتواند نوشته‌ای منسجم از خود به جای بگذارد. خواننده نیز ممکن است در حین مطالعه یا در پایان آن به دیدگاه‌هایی برسد که متفاوت یا متضاد با درک اولیه او باشند. متن پدیده‌ای بی‌جان نیست که فعلیت آن، همچون فعلیت سنگ و چوب به‌سان نشان مادیت خلل‌ناپذیر آن نادیده گرفته شود. متن همچون خود انسان زنده و پویاست. انسان با آن، به‌سان "موجودی" همسان خود وارد رابطه و گفت‌وگو می‌شود. در عمق و گستردگی آن، گستره‌ای از معنا، معنایی که در بستر برخوردهای خود او شکل می‌گیرند، می‌یابد.

مطالعات جدید

دانش اطلاع‌رسانی و مؤلفه‌هایی از آن نیز چون نمایه‌سازی، بازیابی اطلاعات، ربط، و مانند آن از یک سو با اظهارات و تجلیات انسانی معناداری سر و کار دارد که باید به واسطهٔ عاملی فهم‌کننده^۱ فهمیده شود؛ و از سوی دیگر، این عامل فهم‌کنندهٔ مقولات انسانی خود در مجموعه‌ای از معانی، ارزش‌ها، و نگرش‌هایی به‌سر می‌برد که باید به آنها توجه شود (نشاط، ۱۳۸۲، ص ۳۴). به همین دلیل، متخصصان اطلاع‌رسانی، نیز همانند فلاسفه، به رابطهٔ موجود میان هرمنوتیک و اطلاع‌رسانی عنایت داشته‌اند. ابتدا باید به لانگ فورس^۲ اشاره کرد. بیان زیر طرحی کلی از نگرش اطلاع‌شناختی^۳ وی ارائه می‌دهد.

"اگر داده چیزی است که رایانه با آن سروکار دارد، اطلاعات به آنچه که قرار است به مردم عرضه شود اطلاق می‌گردد. بنابراین، اطلاعات از داده متمایز می‌شود. اطلاعات از جنس دانش و آگاهی است. داده زمانی آگاهی دهنده است که بتواند وضعیت ذهنی کاربر را تغییر دهد و این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که داده با ساختار دانش کاربر سازگار شود. داده به تنهایی حاوی اطلاعات نیست بلکه فقط عرضهٔ اجزاء اطلاعاتی را برعهده دارد و در صورتی که این اجزاء با کلیت دانش مرتبط و درهم آمیخته شوند اطلاعات تلقی می‌گردد". رابطهٔ میان اجزاء اطلاعات و دانش را می‌توان در معادلهٔ زیر نشان داد (لانگ فورس، ۱۹۷۷):

$$I = i(D, S, t)$$

در این معادله، I اطلاعات یا تغییر دانشی است که توسط جابه‌جایی داده (D) یا علائم شکل می‌گیرد. این تساوی برکسب اطلاعات (I) از داده‌ای معین (D) تأکید دارد،

1. Subject
2. Langefors, Börje
3. Infological

اطلاعات نیاز به پردازش دارد (i) و پردازش نیز نیازمند به زمان (t) است. علاوه بر این، نتیجه حاصل از پردازش (I) به طور کامل به دانش پیشین (S) برای پردازش وابسته است. ادراک داده یا دریافت اطلاعات به معنای درک وضعیت یا رویدادی است که توسط فرد دیگری مشاهده یا گزارش شده است (D). ادراک عمیق تر از پردازش (اطلاعات) بر مبنای تأیید کاربر از انواع نتیجه‌گیری‌ها و اطلاعات دریافتی حاصل می‌آید. کلیه مراحل فوق با سایر بخش‌های (S) وابستگی روشنی دارند. واضح است که ساختار دانش (S) بر همه انواع مسائل اخیر از جمله الگوها، دیدگاه‌ها، بازی‌های زبانی، جهان بینی، انگاره‌های شخصی، و هرمنوتیک دلالت دارد. به علاوه، لازم است مشخص گردد که داده (D)، در اصل، به الگویی از زندگی واقعی دلالت دارد که نه تنها می‌تواند دریافت شود، بلکه می‌تواند "ادراک" و "تفسیر" نیز بشود.

دیمر^۱ و هنریش^۲ سرمایه‌گذاران مرکز اسناد فلسفی در دانشگاه دوسلدورف^۳ کمک‌های ارزنده‌ای به هرمنوتیک اطلاع‌رسانی کرده‌اند.

به دنبال پدیدارشناسی هوسرل - به ویژه اصطلاح‌شناسی شناسنده^۴ و ارتباط آن با دانسته^۵ - دیمر به محتوای اندیشه که هنگام پردازش اطلاعات منتقل می‌گردد توجه کرده و از آن با اینفورم^۶ یاد می‌کند. اینفورم‌ها بر اثر تفاهم و روابط بین‌الذهان^۷ شکل می‌گیرند و از مجراهای مختلف از طریق فرایند نمایه‌سازی و چکیده‌نویسی شناخته می‌شوند (دیمر، ۱۹۷۴، ص ۱۹۲-۲۰۳). هسته هرمنوتیک علم اطلاع‌رسانی که توسط دیمر مطرح گردید در رابطه پدیدارشناختی موجود میان اینفورم‌ها و جوامع تفسیرکننده قابل مشاهده است. اینفورم‌ها با میانجی‌گری و وساطت پیشداشته‌های ذهنی مفسران که خود بخشی از پیشداشته‌های ذهنی جامعه علمی است شکل می‌گیرند. رایانه فقط داده را پردازش می‌کند و به پیشداشته‌های ذهنی توجهی ندارد. نگرش هنریش مانند نمادشناسی پیرس^۸ بر پایه هرمنوتیک استوار است (هنریش، ۱۹۷۸، نقل در کاپورو، ۲۰۰۲). مقوله‌های اصلی مورد توجه وی - ابژه، نماد، و مفسر - ساختار و زیربنای رشته اطلاع‌رسانی را تشکیل می‌دهد. هرگاه، مفهوم اطلاعات با رویکرد نشانه‌شناختی^۹ در نظر گرفته شود، می‌توان میان معنا با محتوای یک پیام تفاوت قائل شد و علائم به کار رفته برای باز نمود^{۱۰} و مفسران (تولیدکننده، میانجی، دریافت‌کننده) را از یکدیگر تشخیص داد. بدین ترتیب، چنانچه ملاحظه می‌گردد، پیرس نیز غیرقابل تفکیک بودن سه جزء را مورد تأکید قرار داده است.

1. Diemer, Alwin
2. Henrichs, Norbert
3. Düsselndorf
4. Noesis
5. Noema
6. Informem
7. Intersubjective
8. Peirce
9. Semiotic
10. Represent

بنابراین، سخن از دانش یا معنا بدون توجه به مفسر و نمادها و علائم نامعقول است. معنای تحت‌اللفظی یک متن، سیستمی از علائم دنیایی بسته را شکل می‌دهد. در اینجا زبان به عنوان سیستمی بسته از علائم عمل می‌کند. اما متن می‌تواند سیستمی باز را ارائه دهد، زیرا به دنیایی اشاره می‌کند که خارج از آن وجود دارد. از این جهت، متون شبیه مباحث شفاهی هستند، اما برخلاف آنها به زمینه‌های خاصی محدود نمی‌شوند و به موقعیت خاصی اشاره ندارند، بلکه جنبه‌ای گسترده دارند. از این روی، متون را می‌توان به دو شیوه بررسی کرد. نخست به عنوان سیستم بسته‌ای از علائم با هدف روشن کردن معنای موجود در کلمات؛ و از سوی دیگر، به سبب کارکرد اشاره‌ای کلمات می‌توان متون را با توجه به فضای وجودیشان^۱ مورد بررسی قرار داد. زمانی که معنای کلمات متن روشن شود، مفسر می‌تواند بر دنیای وجودی متن تمرکز کند. به این ترتیب، مفسر از آنچه که متن می‌گوید به آنچه درباره‌اش صحبت می‌شود حرکت می‌کند. این حرکت، مفسر را با دنیایی روبه‌رو می‌کند که متن از آن سخن می‌گوید (ریکور، ۱۹۷۶)؛ رویکردی که شیوه‌نمایه‌سازی آزاد^۲ بر اساس آن استوار گردیده است.

رویکرد دیگر نظریه^۳ ASK است که توسط بلکین^۴، اودی^۵، و بروکس^۶ مطرح گردید (بلکین و دیگران، ۱۹۸۲، ص ۶۱-۷۱). طبق این نظریه، نیاز به اطلاعات از نوعی بی‌قاعدگی^۷ شناخته شده در وضعیت دانش کاربر نسبت به موقعیتی خاص ناشی می‌شود، و به‌طور کلی کاربر نمی‌تواند به‌طور کامل تشخیص دهد که چه چیزی برای از بین بردن این "بی‌قاعدگی" مورد نیاز است. بنابراین، روند بازبازی اطلاعات باید به گونه‌ای باشد تا امکان برقراری تعاملی فعال را با ساختارهای دانش کاربر فراهم سازد. به عبارت دیگر، نظام‌های بازبازی اطلاعات باید بتواند با مقاصد وسیع‌الطیف کاربر گفت‌وگو^۸ کند، بدون اینکه از او بخواهد تا، نخست، اطلاعات مورد نیاز خود را مشخص سازد. بلکین بر اهمیت وضعیت مفهومی دانش کاربر که با "دنیای او"^۹ در تعامل است تأکید می‌ورزد. وی معتقد است که "تعاملات افراد بشر با جهان مادی و با خود همواره با میانجی‌گری وضعیت دانش آنان درباره خود و درباره چیزی یا کسی که با آن در تعاملند شکل می‌گیرد. موقعیت بازبازی اطلاعات، به عنوان نوعی نظام ارتباطی کنترل شده^{۱۰} توسط گیرنده به‌شمار آمده و هدف آن پاسخ به نیازهای اطلاعاتی مکتوب و مضبوط بشری است که عمدتاً از طریق متونی که سایر انسان‌ها تولید کرده‌اند دریافت می‌شود" (بلکین، ۱۹۸۰، ص ۱۳۳-۱۴۳).

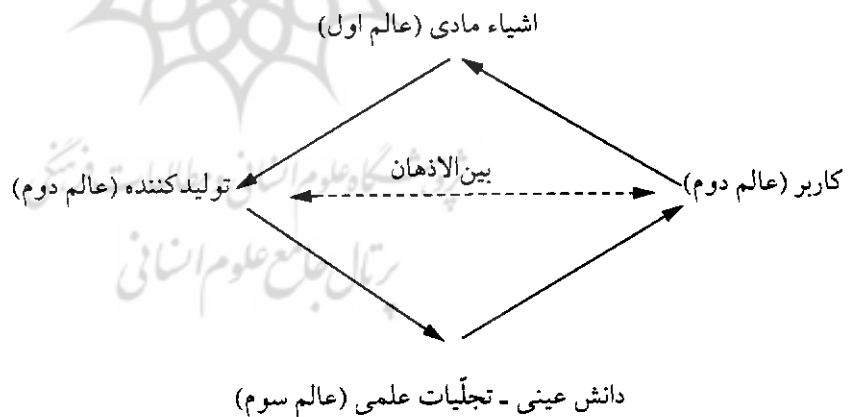
1. Existential Space
2. Free-text
3. Anomalous States of Knowledge (ASK)
4. Belkin, N.J
5. Oddy, R.N
6. Brooks, H.M
7. Anomaly
8. Dialogue
9. Image of the World
10. Recipient-Controlled

نقش کلیدی از طریق ساختار دانش گیرنده ایفا می‌گردد. اما تأکید بر کاربران منفرد باید به جامعه کاربران تعمیم یابد. جامعه‌ای که در آن کاربران، ساختارهای دانش مشابهی را به اشتراک گذاشته، از آن انتظار دارند تا در جهت رفع بی‌قاعدگی‌ها به آنها مدد رسانند. اینورسن^۱ (۱۹۸۴، ص ۴۶۵-۴۹۲) نیز مدل شناخت مورد اشاره را با تساوی بروکس:

$$K(S) + DI = K(S+DS)$$

مرتبط ساخته است، که در آن $K(S)$ دانش موجود است که با افزایش اطلاعات تغییر می‌کند و $K(S+DS)$ نیز ساختار اصلاح شده است. بروکس این معادله را با دانش عینی در عالم سوم پیوسته مرتبط می‌کند. پیوسته در شرح تکامل حیات و ظهور انسان و رشد و توسعه تمدن از سه عالم سخن به میان آورد. عالم اول عالم اشیاء مادی و پدیده‌هایی است که به صورت ماده و انرژی در جهان موجودند. عالم دوم شامل حالات ذهنی است و عالمی است که انسان در خود بلاواسطه می‌شناسد و در دیگران باواسطه، و شامل اندیشه‌ها، تصورات، هیجانات و مانند است. عالم سوم، عالم دانش و اطلاعات به معنای عینی است که تجلیات علمی، ادبی، و هنری را دربر می‌گیرد. این سه عالم با یکدیگر در تعاملند (خزّی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵).

الگوی زیر را می‌توان متصور شد:



بدین ترتیب، اینورسن معادله بروکس را با عالم دوم پیوسته مرتبط می‌سازد، اما علی‌رغم تعدیل‌هایی که وی انجام داده و دانش عینی ابراز شده را به ساختار دانش پیشین انسان مرتبط ساخته است، این سازگار کردن یا انطباق به روابط بین‌الذهان به‌طور همه جانبه عنایت چندانی نکرده است.

بنیان‌های هرمنوتیکی علم اطلاع‌رسانی

برای مفهوم اطلاع در حوزه گسترده علم اطلاع‌رسانی می‌توان نوع خاصی از آن یعنی اطلاعات تخصصی^۱ را در نظر گرفت. برای شکل‌گیری اطلاعات تخصصی سه مؤلفه اصلی مورد نیاز است: (۱) مجامع حرفه‌ای یا کاربردی؛ (۲) حوزه خاص پژوهشی یا کاربردی؛ و (۳) پردازش اطلاعات.

۱. جوامع حرفه‌ای یا کاربردی

تولیدکنندگان و کاربران اطلاعات تخصصی افرادی جدا از جامعه خود نیستند. علایق و تجربیات مشترک آنهاست که افق معنایی آنان را نسبت به فهم و ذهنیت پیشین شکل می‌دهد. با توجه به رویکرد جامعه‌شناختی به دانش می‌توان به مطالعه تأثیر عوامل اجتماعی بر تطور دانش پرداخت و میان افکار، نظریه‌ها، و فرآورده‌های فکری به‌طور کلی با جایگاه اجتماعی تولیدکنندگان آنها همبستگی برقرار کرد. پیش فرض اصلی این رویکرد آن است که کل دانش، تولیدی اجتماعی است (کودویک، ۱۳۸۱، ص ۶۸۰). آرنست^۲ معتقد است که ذهنیت درونی هر جامعه حرفه‌ای به شبکه‌ای از تعاملات بشری تعلق دارد و مسائل و پرسش‌ها به طرق مختلف با کل ساختار وجودی او در ارتباط است؛ همان‌طور که با نظام شخصیتی کاربر، یعنی با زبان‌شناسی، جغرافیا، سیاست، فرهنگ و اجتماع او ربط می‌یابد (آرنست، ۱۹۷۰، ص ۱۸۲-۱۸۳).

هدف علم اطلاع‌رسانی مطالعه کاربران است نه به‌عنوان افرادی مجزا بلکه به‌عنوان اعضای از جوامع حرفه‌ای. در این حوزه شرایط اجتماعی شکل‌گیری دانش، شیوه‌های اخذ، همگانی کردن، کاربردپذیری، و مانند آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا با عناصری سروکار دارد که ما را در درک پدیده‌های بنیانی یاری می‌دهد. اطلاعات در این معنا، مقوله‌ای اجتماعی است. اصطلاح حرفه‌ای، همانند اصطلاح جامعه علمی، به هدفی عام اشاره دارد. متخصصان اطلاع‌رسانی بر این مسئله تأکید ورزیده‌اند که تجربه‌های انسانی را که به‌صورت مکتوب گردآوری شده، می‌توان به بهترین شکل بازایی کرد و در اختیار دیگران قرار داد تا با بهره‌برداری از اطلاعات آنها به رفع نیازهای زندگی پردازند (کوچن^۳، ۱۹۸۳). برای رسیدن به این هدف، مبانی علمی متعددی وجود دارد که متخصصان می‌توانند با استفاده از آنها به طراحی و تحلیل نظام‌های اطلاعاتی پردازند. در این میان، سه مبانی علمی منطق، شناخت، و ارتباطات بیش از همه مورد توجه قرار گرفته است (نشاط، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷).

1. Fächinformation

2. Arendt

3. Kochen

اصول منطقی در کار اطلاع‌رسانی از اهمیت برخوردار است؛ زیرا به توصیف، دستیابی، حفظ، بازیابی، و اشاعه محصولات خرد انسانی می‌پردازد؛ و شناخت، فرضیه‌ها، عوامل زیست‌شناختی، روان‌شناختی، و جامعه‌شناختی را که بر توانایی بشر در پردازش اطلاعات اثر می‌گذارند، تبیین می‌کند. فرضیه شناختی چارچوب درک و دریافت ما از چنین پردازش و عملکردهای مربوط به آن مانند تفکر، به یادآوری، یادگیری، و جز آن را فراهم می‌سازد.

ارتباطات نیز فرایندی است که اجزای مختلف هر نظام را با سایر نظام‌ها پیوند می‌دهد. اجزاء اصلی هر نظام (نشانه‌ها و داده‌ها) در سرتاسر آن جریان دارد و آن را قادر می‌سازد تا به هدف یا اهدافش دست یابد. در این مقام، ارتباطات عنصری پویا در علم اطلاع‌رسانی است. جوامع حرفه‌ای هسته اصلی علم اطلاع‌رسانی به شمار می‌آیند و این معنا به لحاظ هرمنوتیکی یعنی انتقاد از موارد زیر:

- رویکردی مجرد نسبت به کاربران و ساختارهای معرفتی آنان؛

- رویکردی محدود از جوامع علمی؛

- رویکردی کاملاً عینی از اطلاعات بازنموده شده.

۲. حوزه‌های پژوهشی یا کاربردپذیری

جامعه‌شناسی علوم و فنون که از سال ۱۹۴۰ با کار مرتون^۱ آغاز گردید، و به بررسی توسعه علمی و فنی و تأثیر آن بر تحولات اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد، برای رشته اطلاع‌رسانی حوزه‌ای با اهمیت تلقی می‌گردد؛ زیرا اهداف عمده پژوهش‌های این حوزه درک بهتر شرایط اجتماعی نوآوری‌های فکری و ساختار اجتماعی نهادهای علمی است. علوم واقعیت‌های اجتماعی محسوب می‌شوند و، به همین سبب، هر حرکت علمی نیز موضوع مطالعه این حوزه است؛ زیرا دانشمندان جزو عناصر اجتماعی تلقی می‌شوند که در فعالیت‌های گروهی مشارکت دارند. اما در جهت شناسایی و ارتقاء حرفه خود گام بر می‌دارند (کودویک، ۱۳۸۱، ص ۶۸۱). این گرایش در دهه ۱۹۷۰ جامعه‌شناسی دانش را به دانش علمی و فنی نیز گسترش داد و بر آن بود که، به گفته بلور^۲، هیچ فرآورده فکری نمی‌تواند از تأثیرهای اجتماعی جامعه خود برکنار بماند. محور نظرگاه ساختارگرایان مبتنی بر این فرض است که حقایق علمی حاصل مشاهده طبیعت نیست، بلکه محصول ساختار اجتماعی است.

پوپر، به عنوان فیلسوف علم، معتقد است که "ما همواره از مسائل آغاز می‌کنیم و با

1. Merton

2. Bloor

یک سلسله انتظارات به شناسایی عالم می‌پردازیم. مسائل ما با چارچوب خاص نظریه‌ها، باورها، سنت‌ها، علائق، و مانند آن مرتبطند. هیچ کس با ذهن خالی با واقعیات جهان روبه‌رو نمی‌شود. ذهن آدمی همچون لوح سفیدی نیست که از طریق حواس ادراکاتی را به دست آورد. ما، پیش از آنکه از عالم خارج چیزی را دریافت کنیم، بر مبنای انتظاری خاص به صید واقعیات می‌پردازیم" (پوپر، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵-۲۰۶)؛ به بیان دیگر، همه مشاهدات ما مبتنی بر نظریه‌ای خاص است.

رشته‌های خاص پژوهشی و کاربردی معمولاً به وسیلهٔ مباحث تحصیلی در دانشگاه‌ها شناخته می‌شوند. در علم اطلاع‌رسانی، پرسش از تعیین حدود یک رشتهٔ تحصیلی نقش مهمی را ایفا می‌کند. پایگاه‌های اطلاعاتی و نظام‌های خبره در واقع با موضوع‌های یک رشتهٔ تحصیلی یا یک حوزهٔ علمی خاص مرتبط هستند. برخی قواعد تجربی در رشتهٔ ما، به‌طور مثال، قانون بردفورد^۱ به‌نظم‌های موجود در متون هستهٔ یک رشتهٔ خاص اشاره دارد. تعیین حدود یک رشتهٔ تحصیلی است که کاربرد یک اصطلاحنامه یا لغت‌نامهٔ تخصصی یا بازی زبانی را نیز مشخص می‌کند. مفهوم رشته‌های تحصیلی و تخصصی نیز از ریشه و بن متغیرند. به‌طور مثال، الگوهای طبقه‌بندی قرن نوزدهم را می‌توان انقلابی کوپرنیکی نامید (کاپورو، ۲۰۰۲). بنابراین، تغییر سریع مفهومی از ویژگی‌های مهم به‌شمار می‌آید. این نکته را ویلسون^۲ با عبارات زیر بیان می‌کند: "دنیای پژوهش و توسعهٔ مکانی است که در آن تغییرات مفهومی بسیار سریع است. علوم و تحقیقات جدید بر ایجاد تغییرات مفهومی تکیه دارند". ویکری^۳ بر پی‌آمدهای این تحول بر کاوش اطلاعات، یعنی جایی که پیچیدگی و دشواری کاوش اطلاعات از طریق پیچ و خم‌ها و مجراها افزایش می‌یابد، تأکید دارد (اوروم، ۱۳۸۱، ص ۲۰۴). طبقه‌بندی دانش، ابزاری است که شناسایی مرتبط‌ترین دانش را برای بهره‌گیران میسر می‌سازد و می‌تواند در سطح اجتماعی و از دیدگاه هرمنوتیکی یا جامعه‌شناسی علوم مورد بررسی بیشتری قرار گیرد. کلاسون^۴ بر طبقه‌بندی دهنده‌ی جهانی و نظام‌های طبقه‌بندی چین، جمهوری دموکراتیک آلمان، هلند، و سوئد مطالعه‌ای تطبیقی انجام داده است. این بررسی نشان می‌دهد که شیوهٔ سازماندهی دانش در کتابخانه‌ها نظریات و باورهای اجتماعی و به‌طور کلی درجهٔ ارزش دانش را منعکس می‌کنند. به زبان دیگر، سازماندهی دانش تجلی و نمادی از افق هرمنوتیکی است. نظام طبقه‌بندی دهنده‌ی جهانی و نظام‌های طبقه‌بندی سوئد از چشم‌اندازی انسان‌شناسانه بنیان گرفته و

1. Bradford Law
2. Wilson
3. Vakkari
4. Klasson

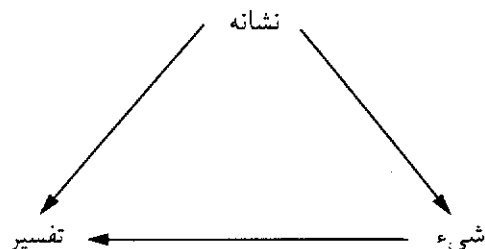
بر اساس آرمان‌گرایی فلسفی ساخته شده‌اند در حالی که دیگر نظام‌های سازماندهی بر اساس تفسیر مارکسیستی از جهان پدید آمده‌اند (اوروم، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷).

۳. ارتباطات

موضوع اصلی مورد توجه متخصصان اطلاع‌رسانی، به‌ویژه با توجه به فن‌آوری نوین اطلاعاتی، ارتباطات است. انتقال اطلاعات، اندیشه‌ها، نگرش‌ها، یا هیجانات از یک شخص یا گروه به شخص یا گروه دیگر یا، به‌طور اجمال، تعامل اجتماعی از طریق پیام را ارتباط می‌خوانند (مک کیل و وندال^۱، ۱۹۹۳). متداول‌ترین تصویر از ارتباطات مبتنی بر مطالعه‌ای است که پنجاه سال پیش در ایالات متحده به‌منظور بهبود کارآیی مجراهای ارتباطی به‌صورت عام و نظام‌های تلفنی به‌صورت خاص صورت گرفت. شانون و ویور^۲ که این الگو را عرضه کردند در اصل به وجوه فنی ارتباطات پرداختند (میدوس^۳، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹) و حوزه علوم اجتماعی عملاً تنها توانست از نظریه شانون به‌صورت استعاره استفاده کند و، به‌طور مثال، در ارتباطات انسانی انتقال پیام را به انتقال علائم تشبیه کند. حتی اگر انتقال علائم را در حوزه ارتباطات بپذیریم، این تنها بخشی از فرایند ارتباطی است؛ زیرا در فرمول شانون تنها جنبه گونه‌گونی اطلاعات سنجیده می‌شود نه کلیه جوانب آن (ریچی^۴، ۱۹۹۱؛ نقل در حری، ۱۳۸۲).

بنابر رویکردی تفصیلی و اطلاع‌شناسانه از هستی انسان، ارتباطات به روند فیزیکی ارسال و دریافت سیگنال‌ها تنزل نمی‌یابد، بلکه به‌عنوان پدیده خاص بشری به آن نگرسته می‌شود (کاپورو، ۲۰۰۲).

البته الگوهایی در حوزه معناشناسی برای بررسی انتقال پیام مطرح شده‌اند؛ به‌طور مثال، الگویی که توسط پیرس^۵ ارائه گردید نشان می‌دهد که دریافت‌کننده پیام، به احتمال زیاد، هم دارای شناختی مستقیم از شیئی است که بر آن دلالت شده و هم دارای شناختی مستقیم از نشانه‌ای است که معرف آن شیئی است (تصویر ۱).



تصویر ۱. الگوی پیرس

1. MCQuail & Windahl
2. Shannon & Weaver
3. Midoos
4. Ritchie
5. Pierce

تفسیر پیام برای دریافت‌کننده بستگی به تعامل میان این دو نوع شناخت یا دانش دارد. به‌طور مثال، کلمه "نهرآب" برای مردمان ساکن سرزمین‌های مسطح تصویری متفاوت با تصویر همین کلمه در ذهن مردمان ساکن مناطق کوهستانی دارد (میدوس، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹). بدین ترتیب اطلاعات زمانی جریان می‌یابد که عمل دریافت بدان‌گونه که مدنظر فرستنده بوده است تحقق یابد، زیرا ارتباط نوعی تعامل است و تعامل مفهوماً دو سویه است.

نظریه معنانشناختی اطلاعات مبنای سنجش اطلاعات را دگرگونی درک دریافت‌کننده نسبت به محیط و جهان بیرونی می‌داند و ارزش اطلاعات را با میزان این دگرگونی می‌سنجد. شرایدر ساختار معرفت انسان را در رویارویی با جهان خارج به اصطلاحنامه تشبیه می‌کند که هر اصطلاح جدید با ورود به اصطلاحنامه ساختار آن را تغییر می‌دهد (شرایدر، ۱۹۶۵؛ نقل در حری، ۱۳۸۲).

در هر نظام ارتباطی، پیام با این هدف به سوی گیرنده ارسال می‌شود که او را، به نحوی، تحت تأثیر قرار دهد و نگرش یا تصمیمی را در وی پدید آورد و این اثر پذیری به راحتی و در زمانی معین قابل اندازه‌گیری نیست. زیرا بازتاب دریافت پیام تابع بسیاری از فرایندهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است (حُرّی، ۱۳۸۲، ص ۲۹).

بنابر آنچه اشاره شد مفهوم اطلاعات در علم اطلاع‌رسانی ابعاد زیر را دربر دارد: جامعه حرفه‌ای، یعنی تولیدکنندگان، تفسیرکنندگان و کاربران اطلاعات؛ حوزه یا رشته تخصصی پژوهشی یا کاربردی که محتوای فکری یا محتوای عینیت یافته را دربر دارد؛ و فرایند ارتباط که جامعه تفسیرکنندگان در آن سهیم‌اند. ویلیامز^۱ الگویی هرمنوتیکی از علم اطلاع‌رسانی را چنین بیان می‌کند:

"علم اطلاع‌رسانی پرسشی است که برای فهمیدن منشاء اطلاعات، تعامل انسان‌ها با اطلاعات، و فرایند ارتباطات مطرح می‌شود. بحثی پیشرفته است و گرچه ابزارها، فنون، و فن‌آوری‌های سایر مباحث را به کار می‌گیرد اما خود موضوع مستقلی است" (ویلیامز، ۱۹۸۵، ص ۵).

در این وادی، اطلاعات [چیز] ناملموسی است که به مفهوم‌سازی و درک موجود انسانی بستگی دارد. مدرک‌ها دربردارنده‌ی واژه‌ها با تصاویر (ملموس) مطلق هستند، اما تنها نسبت به کاربر دارای اطلاعات تلقی می‌شوند. اطلاعات با تعامل میان متن و خواننده، میان مدرک و کاربر همراه است (سازاسویک، ۱۳۸۱، ص ۵۷).

در واقع، اطلاعات و معنا مفاهیم بسیار نزدیکی هستند اما به‌طور کامل با یکدیگر

شبهت ندارند. مفهوم معنی همیشه با ارتباطی که برقرار شده مرتبط نیست؛ در حالی که اطلاعات باید بالقوه بار معنایی داشته باشد. مفهوم اطلاعات را نباید با معنی اشتباه کرد بلکه اطلاعات باید بتواند بر همه انواع مکانیسم‌های ارتباطی احاطه یابد. براین اساس، آنچه بنیاد هرگونه عمل اطلاع‌یابی یا فرایند ارتباطی است همان حضور داده و مواجهه‌ای است که ما با آن داریم. باید به داده این امکان را داد که بر ما تأثیر بگذارد و در سیر درونی ما معانی آنها آشکار شده و سپس تفسیر شوند. این بیان به منظور به دست دادن مبنایی برای این فرایند نیست بلکه در جهت بحث اطلاعات و معنای آن است و اینکه آنچه در این فرایند حاصل می‌شود سخن آخر (اطلاعات) نیست بلکه همواره دستخوش تأمل نهایی کاربر است و جنبه تفسیری دارد. درباره اطلاعات می‌توان پرسید که آیا اطلاعات یک پدیدار^۱ است.

در پاسخ می‌توان به این امر توجه داشت که اطلاعات نه تنها یک پدیدار نیست بلکه چیزی است که حیث احاطی^۲ داشته و محیط بر همه چیز و همه کس است. هیچگاه مانند یک شیئی، متعلق تفکر یک فاعل شناسا قرار نمی‌گیرد؛ زیرا در شیئی شدن شیئی نیز اطلاعات درکار است و مدخلیت دارد. بنابراین، شاید بتوان چنین عنوان کرد که اطلاعات یکی از اشیاء عالم نیست، چیزی نیست که با اندیشه خود بتوان به آن برخورد کرد، بلکه ساختاری است که معرفت عملی ما را در یک مورد خاص و در تجربه‌ای به خصوص ممکن می‌سازد.

مآخذ

احمدی، بابک (۱۳۷۳). مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: نشر مرکز.
اوروم، آندرس (۱۳۸۱). "تحولات تاریخی و جنبه‌های اجتماعی علم اطلاع‌رسانی: نگرش اروپایی شمالی". ترجمه عباس گیلوری. در مبانی، تاریخچه، و فلسفه علم اطلاع‌رسانی. به کوشش علیرضا بهمن‌آبادی. تهران: کتابخانه ملی.

باد، جان (۱۳۸۱). "مبانی معرفت‌شناختی کتابداری و اطلاع‌رسانی". ترجمه نجلا حریری. در مبانی، تاریخچه و فلسفه علم اطلاع‌رسانی. تهران: کتابخانه ملی.

پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۹). اسطوره چارچوب (در دفاع از علم و عقلانیت). ترجمه علی‌بابا. تهران: طرح نو.

حزّی، عباس (۱۳۷۲). "کتاب و عالم سوم پوپر". مروری بر اطلاع‌رسانی. تهران: دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور.

_____ (۱۳۸۲). "مروری بر مفاهیم و نظریه‌ها در قلمرو اطلاع‌شناسی". اطلاع‌شناسی. سال اول،

۱ (پاییز): ۴۳-۱۱.

- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹). گذار از مدرنیته؟ نیجه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: آگاه.
- ساراسویک، تفکو (۱۳۸۱). "علم اطلاع‌رسانی". ترجمه علیرضا بهمن‌آبادی. در مبانی، تاریخچه و فلسفه علم اطلاع‌رسانی. تهران: کتابخانه ملی.
- کودویک (۱۳۸۱). "جامعه‌شناسی دانش". ترجمه داکا. دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی، ج ۱.
- محمودیان، محمدرفع (۱۳۸۲). "تقدس متن". نگاه نو. دوره جدید، ۱۴ (مرداد): ۲۷-۲۲.
- نشاط، نرگس (۱۳۸۱). "اطلاع‌رسانی". دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی، ج ۱.
- _____ (۱۳۸۲). "هرمنوتیک و بازیابی اطلاعات". اطلاع‌شناسی. س. اول، ۲ (زمستان): ۴۶-۳۳.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۱). راز متن. تهران: آفتاب توسعه.
- واعظی، احمد (۱۳۸۰). درآمدی بر هرمنوتیک. تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

Arendt, H (1970). *The human condition*. Chicago: University of Chicago Press.

Bar-Hillel, Y (1973). *Language and information*. London: Addison-Wesley.

Belkin, N.J. (1980). "Anomalous states of knowledge as a basis for information retrieval".

The Canadian Journal of Information Science, 5, pp. 133-143.

Belkin, N.J.; Oddy R.N. & Brooks, H.M. (1982). "ASK for information retrieval". *Journal*

of Documentation, 38 (2): 61-71.

Capurro, R. "Hermeneutics & the phenomenon of information". [online] Available: <http://www.Capurro.de/trita.htm>.

Diemer, A. (1974). "Information science-a new science". in *Interational Federation for*

Documentation ed.: Study Committe" Research on the Theoretical Basis of Information.

Moscow: April (FID 530).

Heidegger, M. (1988). *Being and time*. London. translated by J. Macquarrie; E. Robinson.

Ingwersen, P. (1984). "A cognitive view of three selected online search facilities". *Online*

Review, 8(5): 465-492.

Kochen, M. (1983). "Information and society". *Annual Review of Information Science &*

Technology, 18, pp. 277-304.

Kuhn, T. (1962). *The Structure of Scientific revolutions*, Chicago.

Langefors, B (1977). "Hermeneutics, infology and information systems". *TRITA-IBADB*,

No. 1052.

Meadows, A. J. (1983). "Social limitations on the use of new information technology".

Journal of Information Science, 6, pp. 11-20.

Williams, M.E. (1985). "Information science and transparent systems". *ASIS Bulletin*. April.



پرو، شہسگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی